

آخرین ملاقاتم با هایدگر در رم، ۱۹۳۶ⁱ

کارل لوویت

پارسی از: میلاد گایکانی

همزمان با اقامتم در رم به سال ۱۹۳۶، هایدگر در مرکز فرهنگی آلمان-ایتالیا درسگفتاری با موضوع هولدرلین ایراد کرد. پس از اتمام جلسه، تا آپارتمان همراهی‌ام کرد و به وضوح از محقرانه بودن اسباب و اثاثیه مان بهت زده شد... روز بعد، من و زنم به همراه هایدگر، همسرش و دو پسر کوچکش - که وقتی خُرد بودند بسیار پیش آمده بود تیمارشان کنم - راهی گردشی به مقصد فراسکاتی و توسکولوم شدیم. بعد از ظهر دلکشی بود و من علیرغم تمام تردیدهایم، از بابت این دوره‌می آخر کیفور بودم. هایدگر حتی در چنین موقعیتی هم نشان حزب را از یقه‌ی کتش برنچید. سراسر مدت اقامتش در رم صلیب شکسته را به سینه زده بود و گویا هیچ به خاطرش نرسیده بود نشان صلیب شکسته در حضور من زینده نیست. درباره‌ی ایتالیا، فرایبورگ و ماربورگ و همچنین موضوعات فلسفی صحبت کردیم. هایدگر صمیمی و حواس جمع بود و در عین حال از هرگونه اشاره به وضعیت آلمان و موضع خودش در آن خصوص طفره میرفت؛ درست مثل زنش.

در راه برگشت سعی کردم راضی‌اش کنم بی‌پرده نظرش را درباره‌ی وضعیت حاکم بر آلمان بیان کند. موضوع بحث را به مناقشه‌ای که در نشریه *Neue Züricher Zeitung* درگرفته بود کشاندم و توضیح دادم که نه با حمله‌ی سیاسی بارت¹ [به هایدگر] موافقم نه با دفاع اشتایگر²، چرا که معتقدم فعالیت حزبی هایدگر در حزب ناسیونال-سوسیالیست ریشه در گوهر فلسفه‌اش دارد. هایدگر بی‌برورگرد موافقت کرد و افزود مفهوم «تاریخیت» *Geschichtlichkeit* اساس «کوشش» *Einsatz* سیاسی‌اش است.

ذره‌ای از اعتقادش به هیتلر را هم پنهان نکرد. فقط اینکه دو چیز را دستکم گرفته بود: پویایی نهاد کلیسای مسیحی و موانع موجود در یکپارچه شدن با اتریش. هنوز هم متقاعد مانده بود که ناسیونال-سوسیالیسم مسیر درستی برای آلمان است؛ فقط باید به قدر کافی «دندان روی جگر» گذاشت. تنها مطلبی که آزرده خاطرش میکرد

«سازماندهی» بی‌وقفه به بهای از دست رفتن **نیروی زندگانی**³ بود. هایدگر از تشخیص رادیکالیسم ویرانگر موجود در کلیت جنبش و کاراکتر خرده-بورژوازی سازمان **قدرت به واسطه‌ی ثادمانی**⁴ آن ناتوان بود، چرا که خودش هم یک خرده بورژوای رادیکال بود.

در پاسخ به این گفته‌ام که فهم خیلی از کردارهایش برایم شگونی است مگر اینکه چطور میتواند در آکادمی حقوق آلمان با کسی مثل **یولیوس اشترایشسر**⁵ سر یک میزبنشیند ابتدا سکوت کرد. بعدش در عین ناخرسندی از در توجیه درآمد که اگر همین تعداد کم از اشخاص بامعلومات [Wissenden] دست به کار نشده بودند اوضاع «خیلی بدتر» می‌شد. و با بیزاری عمیقی نسبت به نخبگان چنین جمع بندی کرد: «اگر این حضرات از فرط متین بودن میدون رو خالی نمی‌کردن، همه‌چیز طور دیگه ای رخم می‌خورد، ولی بجاش الان من موندم تک و تنها».

من درآمدم که آدم برای امتناع از همکاری با شخصی مثل اشترایشسر لازم نیست انقدرها هم از "متانت" مایه بگذارد. هایدگر جواب داد هدر دادن کلمات با صحبت درباره‌ی کسی مثل اشترایشسر و هفته‌نامه‌ی تحت سردبیری‌اش (Der Stürmer) که در حد پورنوگرافی هم نیست دیگر بس است. نمیتوانست سر دربیاید چرا هیتلر این یارو اشترایشسر را - که هایدگر ازش میترسید - نمی‌فرستاد پی‌کارش.

این جواب‌ها قابل انتظار بودند، چرا که آلمانی‌ها عادت دارند در مواجهه با ایده‌ها رادیکال باشند و در مواجهه با امور واقع و عملی بی تفاوت. آلمانی‌ها چشمشان را بر **فکت‌های منفرد/individual Fakta** می‌بندند تا هرچه بیشتر و شدیدتر به تصور خود از کل چنگ بزنند و «قضایای مسلم» را از «اشخاص» تمیز دهند. در حقیقت، {آنچه هیدگر} «پورنوگرافی» {تلقی کرده بود} در سال 1938 عینیت یافت و به ساحت واقعیتی آلمانی درآمد؛ هیچکس هم نمیتواند انکار کند که هیتلر و اشترایشسر در آن هم-عقیده بودند.

هوسرل به سال ۱۹۳۸ در فرایبورگ درگذشت. هایدگر هم مراتب «تحسین و دوستی» اش (الفاظی که به سال ۱۹۲۷ برای تقدیم اثرش هستی و زمان Sein und Zeit به هوسرل به کار برد) نسبت به هوسرل را با هدر ندادن واژگان به مقصود گرامیداشت {یاد او} یا همبستگی {با بازماندگانش} چه در عموم و چه به صورت خصوصی اعم از گفتاری و نوشتاری، اعلام کرد.

^۱ این نوشتار پاره‌ای از خودزیستنامه‌ی کارل لوییت (1897-1973) با عنوان *Mein Leben in Deutschland vor und Nach* است 56-58 (Stuttgart: Metzler Verlag, 1986) که توسط Richard Wolin به زبان انگلیسی ترجمه شده و در *New German Critique, No.45, Special Issue on Bloch and Heidegger (Autumn, 1988)*, pp. 115-116 به چاپ رسیده. متن پارسی از ترجمه‌ی انگلیسی ترجمه شده ولی پاره‌ای از اصطلاحات تاریخی/فلسفی که گنگ بودند مستقیماً از متن آلمانی بیرون کشیده شده‌اند. اهمیت این نوشتار در این نکته نهفته است که روایتی که لوییت از ارتباط میان مارتین هایدگر (1889-1976) و حزب نازی ترسیم می‌کند در تقابل با ادعای خود هایدگر قرار می‌گیرد. هایدگر در مصاحبه‌ی مشهورش با مجله‌ی *Der Spiegel* ادعا میکند در سال 1934 از حمایت و عضویت در حزب نازی دست شسته است ولی وقایع این نوشتار در سال 1936 رخ می‌دهند.

1- کارل بارت (1886-1968) متکلم مسیحی اهل کشور سوئیس

2- امیل اشتایگر (1908-1987) فیلولوژیست سوئیسی که سخت تحت تاثیر آرای هایدگر بود.

3- یک اصطلاح فلسفی/فیزیکی که توسط فیلسوف آلمانی گوتفرد لاینیتز (1646-1716) وضع شده. در زبان آلمانی *lebendige Kraft* و گاه به پیروی از لاتین *Vis viva* خوانده می‌شود و در زبان انگلیسی *living force* یا *vital force* یا همان *Vis viva*. این اصطلاح برای تبیین انرژی در حالت حرکت به کار می‌رفته امروزه در علوم تجربی با مفهوم تازه‌تر انرژی جنبشی *kinetische Energie* جایگزین شده است. می‌توان این مفهوم را تا ارسطو ریشه‌یابی کرد، که او آن را انرژی *ἐνέργεια* نامیده.

4- *Kraft durch Freude/Strength through joy* سازمانی حکومتی بود که زیر نظر جبهه‌ی کارگری آلمان فعالیت می‌کرد و وظیفه داشت با محیا کردن سفرهای تفریحی باکیفیت و کم‌هزینه مزایای نظام نازیستی را به صورتی عملی به زندگی توده‌ها بیاورد.

5- مدیرمسئول روزنامه‌ی یهودستیزانه‌ی *Der Stürmer* و نویسنده‌ی کتاب‌های کودک پرفروش با درونمایه‌ی یهودستیزی که در دادگاه نورنبرگ به جنایت علیه بشریت و مرگ محکوم شد.